

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که صبی ممیز وقتی قبل از مشعر بالغ می شود، حال که می خواهیم بگوئیم این حج او مجزی از حجة الاسلام است، آیا باید استطاعت هم داشته باشد یا خیر؟ اقوال و ادله بیان شد. برخی از بزرگان مثل مرحوم خوئی می فرماید این روایاتی که دلیل بر اجزا است، فقط نظر دارد به این جهت خاص؛ چرا که مستند ما در این روایات؛ یا روایات عبد است، یا آن روایات درك احد موقوفین که نظر دارد به این که آن مانع برداشته می شود. اگر استدلال ما به روایات عبد باشد، روایات عبد می گوید اگر عبد قبل از مشعر آزاد شد، این مقدار که تاکنون عبد بوده دیگر مانعیت ندارد و از الآن به بعد این مجزی از حجة الاسلام است، اما سایر شرایط را ما نمی توانیم نادیده بگیریم و این روایات سایر شرایط را نفی نمی کند.

در جلسه گذشته بیان شد که دلیل بر اجزاء، فقط روایات عبد نیست هر چند ما باشیم و روایات عبد، باز می توانیم بگوئیم ظهور در این دارد که شارع می گوید من حجّ او را به عنوان حجة الاسلام قبول می کنم و با توجه به این که غالباً عبد، مالک چیزی نیست و مالی ندارد، وقتی آزاد هم می شود چیزی ندارد.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی (قدس سره)

بیان شد که اگر ما به آن روایات «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج» استدلال کنیم، بعضی از این روایات در همان مورد روایات عبد است، ولی بعضی دیگر مطلق است و اصلاً کاری به عبد ندارد که قبلاً تمام این روایات را که در ابواب مختلفی این روایات وارد شده خواندیم. اشکال دیگری که در حقیقت به مرحوم خوئی وارد می شود آن است که اگر دلیل شما بر اجزاء خصوص روایات عبد باشد، می گوئیم از این جهت اطلاق ندارد، لیکن آن روایاتی که می گوید «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج» اطلاق دارد.

در بعضی از روایات مثل صحیح معاویه بن عمار آمده است: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ قَالَ إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقَّفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»^[1]، اما بعضی از روایات دیگر اطلاق دارد مثل روایت جمیل بن دراج، از امام صادق (علیه السلام) که حضرت فرمود: «مَنْ أَدْرَكَ الْمَشْعَرَ يَوْمَ النَّحْرِ قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ وَ مَنْ أَدْرَكَ يَوْمَ عَرَفَةَ قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْمُتَعَةَ»^[2].

بنابراین، در اینجا دو طائفه روایات داریم: 1) يك روایاتی که مربوط به عبد است که اگر ما باشیم و این روایات، عرف از عبد الغاء خصوصیت می کند یا تنقیح مناط از تعلیلی که در روایت آورده «لأنّه ادرك المشعر»؛ یعنی اگر کسی در الغاء خصوصیت

تردید کند، از راه تنقیح مناط وارد می‌شود. این که مرحوم سید فرمود: «هذا قياس»، خود قیاس در اینجا نیست، اگر این روایات را مستند قرار داده و بگوئیم شاید این روایات می‌گوید از جهت عبد بودن اگر حین المشعر آزاد شد این کفایت می‌کند، پس نظری به استطاعت ندارد (همان‌گونه که محقق خویی (قدس سره) فرمود).

بر فرض که صحّت این مطلب را بپذیریم، لیکن ما از روایات مطلقه (مثل «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»)، يك انقلابی را استفاده کردیم. همان‌گونه که اگر کسی متسکعاً حج را شروع کرد، اما قبل المشعر مستطیع شد، حجّ را درک کرده است. آنجا (یعنی هنگام بررسی ادله استطاعت) روی ضوابط و قواعد باید يك چنین حرفی زده شود. مقتضای ادله این است هر چند ظاهراً در این مورد فقها فتوا ندادند که البته باید آنجا تحلیل کنیم که علّت اینکه فتوا ندادند، با توجه به این جهت بوده یا از این جهت غفلت کردند؟

بنابراین، اگر این بحث ما نحن فیه را کنار گذاشته و بگوئیم يك کسی حج را عن غیر استطاعة شروع کرد، اما قبل از مشعر مستطیع شد، آیا «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج» شاملش نمی‌شود؟ مسلماً شامل آن می‌شود. محقق خویی (قدس سره) فرمود روایات فقط از جهت عبد بودن ناظر است که این شخص، از اول تاکنون عبد بوده مانعیت ندارد. دیروز به ایشان اشکال کردیم که شما چطور در بحث تجدید نیت، اطلاق را قبول کردید، اما اینجا اطلاق را رد می‌کنید؟

اشکال دیگر بر ایشان آن است که شما روایات مطلقه‌ای که بحث عبد در آن نیست، مثل روایات «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»، این روایات را با روایاتی که دلالت بر اعتبار استطاعت می‌کند کنار هم بگذارید، آیا این روایات حکومت بر آن ندارد؟! آیا نمی‌آید بگوئیم که اگر قبل از مشعر مستطیع شد کفایت می‌کند؟ ظاهرش این است که ما با ادله استطاعت نمی‌توانیم این روایات «من ادرك» را تخصیص زده و می‌گوئیم برای کسی که از اول مستطیع بوده، حجة الاسلام صحیح است.

به بیان دیگر، ادله استطاعت (که می‌گوئیم حاجی باید مستطیع باشد) تخصیص می‌خورد به موردی که شخص مستطیع نیست تا این که به مشعر می‌رسد، اگر به مشعر رسید و مستطیع شد، روایات «من ادرك» اگر شامل اینجا هم بشود، اصلاً موردی باقی نمی‌ماند برای اینکه ما بگوئیم حج تسکعی مجزی از حجة الاسلام نیست؛ زیرا هر کس که مستکعاً شروع می‌کند، این شخص «ادرك المشعر فقد ادرك الحج».

بنابراین، ما باشیم و يك ادله‌ای که «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»، يك ادله‌ای هم می‌گوئیم: «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»، آیا این احتمال در ذهن نمی‌آید که بگوئیم حتی اگر کسی متسکعاً شروع کرد و به مشعر رسید، حجتش تمام است؛ یعنی اصلاً این بیاید حکومت بر ادله اعتبار استطاعت داشته باشد، بگوئیم «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»؛ یعنی «من ادرك» هر چند مستطیع نباشد، «فقد ادرك الحج». این احتمال وجود دارد هر چند فقها این‌گونه فتوا نمی‌دهند و می‌گویند اگر کسی متسکعاً شروع کرد هر چند بعداً هم مشعر را درک کرده و تا آخر هم حج را تمام می‌کند، اما این حجت مجزی از حجة الاسلام نیست.

حال با قرائن و شواهد بگوییم: «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج» یعنی حین ادراك المشعر باید مستطیع باشد. قبلاً گفتیم که در اینجا بحث سه قسمت است: 1) مطلب اول این است که اصل استطاعت معتبر است یا نه؟ 2) قسمت دوم این است که حال که معتبر است، آیا من حین ادراك المشعر یا من حین البلوغ در ما نحن فیه، یا من حین العتق در مسئله عبد؟ 3) از آن زمان معتبر است یا باید استطاعت من اول الامر باشد؟

ابتداءً این‌گونه به نظر می‌رسد که آن روایات دلالت بر این دارد که حاجی باید از اول تا آخر مستطیع باشد، حتی از آن روایت استفاده می‌شود که مثلاً اگر کسی روز عید قربان قبل از اعمال مکه استطاعتش را از دست داد، این مجزی نیست. در آن بحث

استطاعت یکی از شرایطش رجوع به کفایت است، اگر پول داشت و به حج رفت و همه را انجام داد، حال برگشته می‌بیند رجوع به کفایت ندارد، این حجة الاسلام نیست.

بررسی حکومت روایات «من ادرك» بر ادله استطاعت

احتمال دارد که بگوئیم این روایات «من ادرك»، بر این روایات اعتبار استطاعت حکومت دارد، بعد دو احتمال در حکومت است؛ (1) بگوئیم روایات «من ادرك» می‌گوید کسی که مشعر را درک کند هر چند مستطیع هم نباشد، حجة الاسلام را درک کرده است. (2) بگوئیم «من ادرك» می‌گوید هر چند تا قبل از مشعر مستطیع نبوده، اما حال که به مشعر رسید مستطیع شد، حجة الاسلام را درک کرده است.

البته احتمال دیگری که محقق خویی (قدس سره) و مرحوم والد ما می‌دهد آن است که این روایات «من ادرك»، کاری به استطاعت ندارد. در جلسه گذشته عبارت علامه حلی (قدس سره) ذکر شد که از آن استفاده می‌شود که استطاعت معتبر نیست، حتی در حین مشعر اگر استطاعت هم نداشته باشد، این برایشان واجب است و این حج را تا آخر ادامه بدهند و به عنوان حجة الاسلام هم پذیرفته می‌شود.

بنابراین در اینجا اگر بخواهیم ادله را دسته‌بندی کنیم، می‌گوئیم وقتی روایات و ادله استطاعت را يك طرف قرار می‌دهیم و روایات «من ادرك» را نیز يك طرف، احتمال اول این است که این خیلی توسعه می‌دهد که می‌گوید حین ادراك المشعر اصلاً استطاعت معتبر نیست، دوم توسعه‌اش به این است که از اول معتبر نیست، اما حین ادراك المشعر باید استطاعت داشته باشد و سوم این است که این روایات اصلاً ربطی و تعارضی، نه حکومتی دارد و نه تعارضی دارد با ادله‌ی استطاعت، اصلاً ناظر و اطلاقی ندارد که بخواهد استطاعت را نفی کند، ادله استطاعت به میدان آمده و می‌گوید که این شخص از اول باید مستطیع باشد.

دیدگاه فاضل هندی (قدس سره)

فاضل هندی در کشف اللثام می‌گوید: استطاعت این صبیّ ممیّز از حین شروع اعمال لازم نیست، بلکه حین البلوغ اگر مستطیع بود همین کفایت می‌کند. مرحوم شاهرودی در رد بر کشف اللثام می‌گوید: اطلاق ادله اشتراط (یعنی ادله‌ای که استطاعت را شرط می‌داند)، می‌گوید باید از اول این مستطیع باشد، حال اگر گفتیم ادله اعتبار استطاعت اصلاً ما نحن فیه را (یعنی عیدی که قبل المشعر آزاد بشود یا بچه‌ای که قبل المشعر بالغ بشود) اصلاً نمی‌گیرد، اصلاً استطاعت معتبر نیست، نه از ابتدا و نه از بلوغ یا عتق عبد. و اگر گفتیم ادله استطاعت ما نحن فیه را می‌گیرد، باید از حین شروع اعمال این استطاعت را داشته باشد.^[3]

تحقیق این قسمت در اینجا از ما نظر نهایی نشده است؛ زیرا باید ادله اعتبار استطاعت تنقیح شود و تا ادله اعتبار استطاعت را تنقیح نکنیم، در اینجا نمی‌توانیم نظری را اظهار کنیم، ولی می‌گوئیم این «من ادرك المشعر» نسبت به ادله استطاعت يك فرضش این است که فقط توسعه می‌دهد (همان مطلب مرحوم شاهرودی)، آن قدر توسعه می‌دهد که اینجا اصلاً استطاعت نه از ابتدا و نه از هنگام بلوغ لازم نیست، فرض دوم این است که می‌گوئیم من حین البلوغ لازم است که برخی از فقها همانند کاشف اللثام و مرحوم والد ما می‌گویند.

نکات اخلاقی

آیه شریفه‌ای در سوره مبارکه انعام است: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ»^[4]، این هم از آیاتی است که گاهی از اوقات باید خیلی به آن توجه داشته باشد. کسی که خدا اراده کند او را هدایت کند، «یشرح صدره للإسلام» و کسی که خدا اراده می‌کند او را، هدایت نکند و در گمراهی باقی بماند «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ»؛ این قلبش را ضیق قرار داده و هر روز این ضیق شدیدتر می‌شود.

در اینجا باید دید مراد از «یشرح صدره للإسلام»، هدایت خاصه مراد است یا هدایت عمومی (یعنی اینکه فقط او را مسلمان می‌کند)؟ هدایت عمومی که خداوند شامل همه کرده، ارسال رسل، انزال کتب، بیان حقیقت که به عنوان هدایت عمومی است. این هدایت برای همه هست. پس «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» ظهور در هدایت خاص دارد.

حال سخن در این است که مراد از «یشرح صدره للإسلام» چیست؟ در بعضی از تعابیر آمده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشَرِحُ وَ يَتَوَسَّعُ»^[5]؛ خدای تبارک و تعالی در قلب او نوری را قرار می‌دهد (که این روایت هم مؤید این است که این يك هدایت خاصه است)، این قلب انشراح و توسع پیدا می‌کند.

ما باید دنبال این باشیم که خدای تبارک و تعالی نور را در قلوب ما قرار می‌دهد و واقعاً اگر در عالم طلبگی ما این احساس را کنیم که قلب‌مان دارد انشراح پیدا می‌کند یعنی از این درس خواندن و درس گفتن و مطالعه کردن و تحقیق کردن، انسان يك انفتاح درونی در خودش احساس کند، حال بگذریم این سفره پر از نور الهی را مقدمه قرار می‌دهیم برای اینکه این نمره‌ای بگیریم قبول شویم، يك مدرکی بگیریم و این مدرک ما در مسائل حقوقی ما دخالت داشته باشد که این خودش يك وانفسا و يك جای تأسف بسیار زیادی دارد، از يك چنین مائده الهی خدا برای من و شما مهیا فرموده، باید سبب انشراح قلب بشود. انشراح قلب هم يك روایت دیگری خود وجود مبارک پیامبر(صلی الله علیه وآله) آثارش را فرمودند از کجا بفهمیم قلب ما شرح صدر پیدا می‌کند، ما از کجا بفهمیم که شرح صدر پیدا می‌کنیم؟ از کجا بفهمیم روحمان وسعت پیدا می‌کند؟ تمام حقیقت در این اتساع روح و اتساع قلب است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود چند چیز است که نشانه شرح صدر است: 1) «التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ»؛ دل کردن از دنیا، این که انسان در دار الغرور نماند، انسان وجودش را از این دنیا بگذد، این خودش يك آثاری دارد اگر انسان دید مقامی در این دنیا به او ندادند، منفعل نشود. فرض کنیم الآن در يك جایی نشستیم می‌خواهند تقسیم مقام کنند، می‌خواهند تقسیم کنند ریاست، پست‌ها، گاهی اوقات دیدید در بعضی از جلسات می‌خواهند هیئت مدیره و رئیس درست کنند، من اینها را دیدم! انسان بعد از اینکه می‌بیند هیچی به او نرسید، عجیب منفعل می‌شود، به این معناست که ما از این دنیا دل نکندیم، اما در بعضی از چهره‌ها انسان می‌بیند که بعد از این که جلسه تمام شد و چیزی به ایشان داده نشد، خوشحال هستند، ما باید به اینجا برسیم. اگر مقامی بخواهند بدهند، اگر پولی را بخواهند بدهند، اگر يك چیز دنیوی را، البته گاهی اوقات اینها وسیله است بر این که انسان خدمت به دین کند، از این جهت ممکن است آدم خوشحال شود، مثل اینهایی که می‌گویند ما احساس تکلیف می‌کنیم برای تصدی این مناصبی که در نظام جمهوری اسلامی است، این چیزی نیست که قابل اثبات هم باشد بین خودش و خداست.

2) «الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ»^[6] انسان باید نسبت به دار الخلود انابه داشته باشد، دائماً توجه داشته باشید که چه چیزی برای آنجا فراهم می‌کند؟ امروز چقدر پیشرفت کرده، چطور اگر يك بنایی در دنیا داشته باشیم هر روز سر می‌زنیم می‌بینیم امروز گودبرداری کردند، امروز سقف اول را زدند، امروز چه کردند؟ واقعاً هر روز می‌نشینیم فکر کنیم امروز آن عالم ما چی شد؟ دار الخلود ما امروز چگونه شده؟ جایگاه ما الآن چگونه است و

3) «وَالِاسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ»؛ آمادگی برای مردن پیش از آن که مرگ بر انسان نازل شود. بیشترین دعای امام سجاد(علیه السلام) در شب بیست و هفتم ماه رمضان تا صبح همین سه محور بود. شرح صدر، توجه به دار الخلود، انقطاع از دار الغرور، آمادگی برای مردن است. واقعاً تا حال نشستید بگوئید الآن فرض کنید حضرت عزرائیل آمد و گفت وقت رفتنت

است، چقدر آمادگی داری؟ اینها را باید حل کنیم. اگر آماده بودیم شرح صدر به این معناست که هر وقت انسان عجلش برسد برای رفتن آماده است و این می شود شرح صدر.

سعی کنیم با این درس ها، با این بحث ها، با این حضور در حوزه با هر چیزی، اگر يك امام جماعت هستیم، اگر يك سخنرانیم، اگر يك مسئولی هستیم، مدرس هستیم، سال اول تدریس می کنیم، خارج تدریس می کنیم، هر چه در این حوزه هست از این سفره نورانی الهی برای شرح صدرمان استفاده کنیم، وسعت روح خیلی مهم است، بسیار مهم است، حالا آثاری که بزرگان می گویند غیر از آن که الآن اینجا نقل شده برای وسعت روح، آثار دنیوی فراوانی دارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ قَالَ إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقَفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ.» الفقيه 2- 432- 2892؛ التهذيب 5- 5- 13، والاستبصار 2- 148- 485 و وسائل الشيعة؛ ج 11، ص: 52، ح 14218- 2.

[2] «قَالَ الصَّدُوقُ فِي الْعِلَلِ الَّذِي أُفْتِيَ بِهِ وَاعْتَمَدَهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى مَا حَدَّثَنَا بِهِ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ أَدْرَكَ الْمَشْعَرَ يَوْمَ النَّحْرِ قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ وَ مَنْ أَدْرَكَ يَوْمَ عَرَفَةَ قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْمُتَعَةَ.» علل الشرائع- 450- 1 و وسائل الشيعة، ج 14، ص 40، ح 18535- 8.

[3] «و يتلوه في الضعف القول بكفاية الاستطاعة من حين الانعتاق و هو القول الثاني الذي أفاده كاشف اللثام (قده) (و وجه الضعف) أن الدليل على اشتراط الاستطاعة في العبد المعتقد قبل المشعر ليس إلا إطلاق أدلة اشتراط الاستطاعة في حجة الإسلام كما عرفت. و من الواضح: أن إطلاق أدلة اشتراطها إنما يدل على اشتراط ثبوتها من أول الأعمال إلى آخرها- بحيث لو فقدت في جزء منها لم يجز عنها لا من حين الانعتاق.» كتاب الحج (للشاهرودي)؛ ج 1، ص 71.

[4] سورة انعام: آیه 125.

[5] «و سَأَلَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ قَالَ يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشَرُهُ وَ يَتَوَسَّعُ.» إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی)، ج 1، ص: 131.

[6] «و رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) قَرَأَ أَوْ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَقَالَ إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لِدَلِكْ عِلَامَةٌ يَعْرِفُ بِهَا قَالَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ.» بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج 70 ؛ ص 122.